

"سیاست و تاریخنگاری در تاریخ طبری"

پری ملکی پور

مدرس گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه

p.maleki123@gmail.com

چکیده:

رابطه بین سیاست و تاریخنگاری از مباحث مهمی است که تاکنون به طور جدی به آن پرداخته نشده است. روشن شدن رابطه بین این دو مقوله می‌تواند دلیل کتمان برخی حقایق و واقعیتهای را از سوی قشر اندیشمند جامعه، برای ما آشکار نماید. در این نوشته به صورت توصیفی-تحلیلی به رابطه بین سیاست و تاریخنگاری در تاریخ طبری پرداخته شده است. این مقاله در صدد پاسخ دادن به این سؤالات است که سیاست بر تاریخنگاری و تاریخنگاری بر سیاست در تاریخ طبری چه تأثیری داشته است؟ فرضیاتی که در پاسخ سؤالات فوق مطرح شده بدین قرار است: ۱- توجه و علاقه حکومت به اخبار پیشینیان برای سرگرمی یا آگاهی از آداب سیاست و کشورداری یا برجای گذاشتن سرگذشتنامه‌ای افتخار آمیز از خویش، انگیزه‌ای شد تا به تاریخنگاری توجه شود. ۲- تاریخنگاری تاریخ طبری از طریق نظریه‌مند کردن تاریخ حکومتها (خلافت و سلطنت) و فراهم سازی داده‌های لازم برای آنها، در صدد کسب مشروعیت و قدرت اجتماعی برای حکومت و برای حاکمان بر آمده‌اند. دستاورد این پژوهش را می‌توان شناخت رابطه‌ای عنوان کرد که بین سیاست و تاریخنگاری در تاریخ طبری وجود داشته است. رابطه‌ای که باعث شده است مورخ هر چند به قیمت قربانی کردن حقایق، از بسیاری واقعیتهای چشم پوشی نماید و با نوشتارهای خود در صدد اثبات مشروعیت و مقبولیت دینی و مردمی برای قدرت حاکم باشد و دشمنان آنان را فاقد صلاحیت لازم برای بدست گرفتن قدرت بداند و سیاست نیز به پاس این خوش خدمتی، مقدماتی فراهم نماید، تا مؤرخ با آسودگی خاطر به نگارش خود پردازد و هم به سیاستمداران اصول کشورداری بیاموزد و هم روش‌های حکومتداری آنان را برای آیندگان ثبت نماید.

کلید واژه‌ها: سیاست، تاریخنگاری، تاریخنگری، تاریخ طبری

تاریخنگاری اسلامی در مقایسه با تاریخنگاری تمدن‌های پیشین و یا هم عصر خویش هم چون یونان، روم، ایران باستان و... از خصوصیتی برخوردار است که آن را به کلی از دیگران متمایز می‌سازد. تاریخنگاری اسلامی تحت تأثیر علوم زمانه از قرن سوم به بعد شروع به رشد فزاینده ای کرد. با ضعیف شدن سنت‌های قبیله‌ای که میراثی از دوران جاهلی بود، بتدریج جامعه اسلامی محدودیتهای سنتی را پشت سر گذاشته، وارد دوره امت گردید. منظور از دوره امت این است که نگرش مسلمانان از دایره محدود قبیله‌نگری به امت اسلامی دگرگون شد. پیامد این دگرگونی تفکر سیاسی در عرصه تاریخ‌نویسی، شکل‌گیری «تاریخنگاری عمومی» است که در اوایل قرن چهارم با نگارش تاریخ طبری به اوج خود رسید.

با توجه به اینکه مورخ فردی منفصل از جامعه و سیاست نیست و اکثر مؤرخان از بازیگران سیاسی-دیوانی زمان خود نیز بودند، بدیهی است از گفتن سیاسی تأثیر پذیرفته و یا بر آن تأثیر گذاشته‌اند، واقعیت این است که به دلیل پاره‌ای از محدودیتهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی در جامعه آن دوره تحصیل دانش در اختیار افراد محدودی قرار داشت. با توجه به تمرکزگرایی قدرت و نیازهای آن به دانشهایی از نوع دانش تاریخ، شکل‌گیری تاریخنگاری خارج از چارچوب حمایت قدرت عملاً امکان‌پذیر نبود؛ زیرا تاریخ‌نویسی به معنی نوشتن تاریخ عملکرد سلاطین و خلفا بوده و مسایل دیگر، حاشیه‌ای محسوب می‌شد و توجه کسی را به خود جلب نمی‌کرد. از سوی دیگر، اقشار دیگر جامعه نیز احساس نیاز زیادی به این نوع علوم نشان نمی‌دادند. بنابراین اکثر حامیان دانش تاریخ، سلاطین یا خلفا بودند. مؤرخان نیز اغلب دبیران و منشیان حکومت بوده و به اسناد دولتی دسترسی داشتند و در گفتن سیاسی مسلط، از عوامل اجرایی بودند و برای پیشبرد اهداف سیاسی یا مادی خود دست به چنین نگارش‌هایی می‌زدند و یا تحت تأثیر یا درخواست دوستان صاحب قدرتشان به تاریخ‌نویسی می‌پرداختند. این نوع رویکرد نیز سعی داشت از طرح مسایل جنجال‌آفرین علیه حاکمیت خودداری نماید و دانش خود را در جهت ساماندهی کند که یا مشغله و تفریحی برای سلطان باشد یا تجربه سیاسی او را در امر حکومت‌داری افزایش دهد. با توجه به گستردگی تواریخ عمومی در تاریخنگاری اسلامی و همچنین اوج‌گیری نگارش تواریخ عمومی با تاریخ طبری در اینجا تنها به بررسی رابطه سیاست و تاریخنگاری در تاریخ طبری می‌پردازیم و از لحاظ زمانی دوره عباسیان را که دوره حیات مورخ می‌باشد، مد نظر می‌گیریم.

۱-۶- مبانی نظری: دانش و قدرت در اندیشه میشل فوکو

فوکوگفتاها را در ارتباط با قدرت و دانش می‌سنجد. گفتاها نه بیانگر ایدئولوژیک جایگاه طبقاتی و یا بیانگر ایدئالیستی پندارها، بلکه بخشی از ساختار قدرت در درون جامعه و بازی قدرت را در جایگاههای ویژه آشکار می‌کنند و در چارچوبی کاملاً ماتریالیستی شکل می‌گیرند. آنها کنشهای قدرتی هستند که زندگی افراد را شکل می‌دهند. لذا گفتاها را نه از منظر نویسندگان یا خوانندگان، بلکه از این منظر باید مورد توجه قرار داد که چگونه مناسبات قدرت را شکل می‌دهند. فوکو با تأمل در ابعاد بیرونی گفتن، شرایطی را جستجو می‌کند که گفتن در آن زندگی می‌کند. (دایان مک دانل، ۱۳۸۰) عبارتی از نظر فوکو قدرت و دانش درون گفتن با هم یکی می‌شوند و از آنجا که دانش و قدرت ثابت و پایدار نیستند، گفتاها را باید حلقه‌های گسسته‌ای بدانیم که عمل تاکتیکی شان نه یکسان است و نه همیشگی. از نظر فوکو ما باید پیچیدگی و

ناپایداری قدرت را در جایی که گفتمانها می‌توانند هم ابزار و هم ثمره قدرت و همچنین یک مانع، یک موجب لغزش، یک نقطه مقاومت و یک نقطه شروع برای یک استراتژی مخالف باشند، بپذیریم.» (دایان مک دانل، ۱۳۸۰) از نظر فوکو هر آنچه که بر چیزی دلالت کند یا دارای معنی باشد، می‌تواند بخشی از گفتمان تلقی شود و معانی در فرایندهای فنی، در نهادها، در الگوهای برای رفتار عام، در اشکالی برای انتقال، انتشار و پخش، و در اشکال آموزشی تربیتی نهفته‌اند. (همان) فوکو در تمامی آثار خود، با زیر سؤال بردن اموری که بدیهی فرض شده‌اند، یعنی روند رو به پیشرفت علوم انسانی در حوزه‌های گوناگون همچون پزشکی، روانپزشکی، نظام حقوقی و قضائی و جنسیت بر آن است که این دانشهای بشری در مکانهایی چون درمانگاه، بیمارستان، زندانها، مدارس و... در جهت تعیین هویت افراد و تحکیم قدرت و نهایتاً سودمندی قدم بر می‌دارند و نه در جهت بهبود مناسبات انسانی. تمایز میان جنون و فرد، بهنجار و نابهنجار، اخلاقی و غیراخلاقی ناشی از همین مناسبات دوسوی‌دانش و قدرت است... (همان) فوکو می‌گوید: «مؤلف فرآورده‌ای ایدئولوژیکی است، زیرا ما او را متضاد با کارکرد واقعی تاریخی‌اش نشان می‌دهیم.» (میشل فوکو، ۱۳۷۴) فوکو در کتاب مراقبت و مجازات خود که برخی آنرا شاهکار او می‌دانند، رابطه میان قدرت و دانش را با بهره‌گیری از روش تبارشناسی از طریق تشریح فن‌آوری‌های انضباطی که نماد آن زندان است، موشکافی کرده‌است. البته در این اثر دانش در قالب سیاست ظاهر می‌شود و فوکو برای اولین بار سیاست را وارد روابط قدرت می‌کند. به عقیده فوکو قدرت دانش ایجاد می‌کند. قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت دارند. فعالیت سوژه شناخت باعث ایجاد دانش خواه مقید یا سرکش نمی‌شود. بلکه این قدرت دانش، فرایندها و مبارزاتی که از خلال آن می‌گذرد و قدرت دانش از آنها شکل می‌گیرد، حوزه‌ها و شکل‌های احتمالی قدرت را تعیین می‌کند. با پیوند دانش - قدرت حوزه‌های تحلیل مجزا می‌شوند... (میشل فوکو، ۱۳۷۸)

فوکو در آغاز دهه ۱۹۷۰ اولویت دیرینه شناسی بر تبارشناسی را واگزون کرد و به تأسی از نیچه تبارشناسی را سر لوحه تحقیقات خویش قرار داد. وی در رساله «نیچه، تبارشناسی و تاریخ» به نقش قدرت و دودمان آن تاریخ پرداخت و بر روابط قدرت، دانش و پیکر آدمی در جامعه مدرن تمرکز کرد. (محمد ضمیران، ۱۳۷۸) تبارشناسی آن چه را که ثابت و راکد پنداشته شده بر هم زده، آن چه را که متحد دانسته شده پاره پاره کرده، و ناهمگن بودن آنچه را که همگون در نظر گرفته شده نشان می‌دهد. (دیوید کوزنزهوی و دیگران، ۱۳۸۰)

در دیرینه شناسی دانش فوکو گفتمان «را به معنی {نوعی} اعمال نهادی (اعمال گفتمانی) که از قواعد به خصوصی پیروی می‌کنند» (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹) تعریف می‌نماید. به نظر فوکو، گفتمان نقطه تلاقی و محل گردهمایی قدرت و دانش است. هر رشته خاص از دانش در هر دوره خاص تاریخی، مجموعه‌ای از قواعد و قانون‌های اجباری و سلبی (پذیرنده و طردکننده) را دارد که معین می‌کند درباره چه چیزهایی می‌توان بحث کرد و درباره چه چیزهایی نمی‌توان وارد بحث شد. همین قواعد و قانون‌های نانوشته که در عین حال بر هر گفتار و نوشتاری حاکمند «گفتمان» آن رشته خاص در آن دوره خاص تاریخی هستند. مجموع «گفتمانها»، «نظام گفتمانی» را به وجود می‌آورند و از ترکیب نظام گفتمان در هر دوره صورتبندی دانایی {ایستمه} حاصل می‌شود. به این ترتیب فوکو معتقد است «که این گفتمان است که در هر دوره، موضوع خود را معین می‌کند و «گفتمان» است که تعیین می‌کند مؤلف پدید آورنده سخن باشد.» (اریک برنز، ۱۳۸۴)

اگر چه او روش خود در کتابهای قبلی یعنی دیرینه‌شناسی را به کلی رها نکرد، اما به تأثیر از اندیشه‌های نیچه به ویژه کتاب «تبارشناسی اخلاق» وی دودمان پژوهی یا تبارشناسی را وارد بحث‌های خود نمود. در واقع او در سایه این روش جدید دگرگونیهای حادث در نظام گفتمانی را به عملکردهای غیر گفتمانی پیوند داد و ساختارهای اجتماعی قدرت را از این رهگذر تحلیل کرد. آن چه را که او در به کارگیری این روش به چالش گرفت غایت شناسی معمول مورخین معاصر است که می‌کوشند میان سبب تام و غایت حاصله، زنجیره‌ای از علت - معلول را اعتبار کنند. به طور کلی در چارچوب دودمان پژوهی، خود او مناسبت میان معرفت و قدرت را مورد تبیین قرار داد. به نظر او قدرت دارای ماهیتی سرکوبگر نیست، بلکه واجد ماهیتی پویا و سازنده است. به گفته وی تمام انحاء و انواع معرفت به وجهی با قدرت مرتبط‌اند و بر عکس همه رژیم‌های قدرت نیز به ظهور و گسترش معرفت مدد می‌رساند. از جمله کتابهایی که حاصل مرحله سوم فعالیت فکری فوکو هستند عبارتند از: "مراقبت و تنبیه، تولد زندان" (۱۹۷۵) است که وی در این کتاب از روش تبارشناسی بهره جست و مناسب قدرت و دانش در چارچوب بازداشتگاههای معاصر را مطالعه کرد. در همین راستا وی نظامهای مراقبتی جدید را به عنوان رشته‌هایی عملی و پژوهشی مد نظر قرار داده، و جرم‌شناسی و کیفرشناسی را با روان‌شناسی اجتماعی پیوند می‌دهد. (میشل فوکو، ۱۳۷۸)

در هر جامعه‌ای علوم مختلف به طرق گوناگون در خدمت قدرت و سیاست حاکم می‌باشند. از میان این علوم و دانشها، تاریخ نقش بسزایی در تأیید و تحکیم پایه‌های قدرت حاکم دارد؛ زیرا مورخان در حقیقت ثبت‌کننده اعمال و رفتار صاحبان قدرت و آموزش‌دهنده اصول حکومتداری به آنان می‌باشند. دانش قدرت را حمایت می‌کند و قدرت نیز زمینه‌های شکوفایی دانش را فراهم می‌نماید. همانگونه که سیاست از مورخان حمایت می‌کند، مورخان نیز با استفاده از قلم خود از سیاست و روشهای آن دفاع می‌نمایند.

تعریف واژگان:

سیاست: سیاست هر امری از امور شخصی یا اجتماعی است و در معنای خاص نیز با دولت که سازمان قدرت در جامعه است و نگهبان نظم آن، سر و کار داریم. (داریوش آشوری، ۱۳۶۶)

تاریخنگاری: توصیف مکتوب احوال و اعمال انسان را به هر روش و مبتنی بر هر مکتب و رعایت هر شیوه تنظیم و تدوین، می‌توان تاریخنگاری خواند که در معنای خاص بر ثبت وقایع و احوال سیاسی و اجتماعی هر قوم یا جامعه جهانی اطلاق می‌گردد. (صادق سجادی و هادی عالم زاده، ۱۳۷۵)

تواریخ عمومی: به تاریخهایی اطلاق می‌شود که به زمان و مکان، موضوع و شخص معینی تعلق نداشته باشد. این تاریخها معمولاً از دورترین زمانها، آغاز و به عصر مؤلف ختم می‌گردد. با توجه به اهمیت اینگونه آثار، بخش عمده‌ای از کتابها و نوشته‌های قرون نخستین اسلامی را همین تاریخهای عمومی تشکیل می‌دهند که مورخان مسلمان در نگارش اینگونه کتب نیز نقش بسزایی ایفا کرده‌اند. (جان احمدی، ۱۳۸۰) همانگونه که گفته شد نگارش تواریخ عمومی در تاریخنگاری اسلامی با تاریخ طبری به اوج رسید. با توجه به اینکه تواریخ عمومی به ثبت وقایع تاریخی پرداخته‌اند و بی

ارتباط با حکومت نبوده‌اند بررسی رابطه بین سیاست و تاریخنگاری در اینگونه منابع قابل توجه است. ما در اینجا به بررسی این مسأله در تاریخ طبری که اوج نگارش تاریخنگاری اسلامی در تواریخ عمومی می‌باشد می‌پردازیم.

دولت عباسیان:

دولت امویان توسط عباسیان که نوادگان عموی پیامبر (ص) بودند از بین رفت. عباسیان از نسل عباس عموی پیامبر(ص) بودند. آنان بعد از دیدن ظلم و ستم خلفای اموی و مشاهده بی دینی آنان، با شعار الرضا من آل محمد به مخالفت در برابر امویان پرداختند و با یاری ایرانیان بویژه مردم خراسان دولت اموی را سرنگون ساختند. بعد از سقوط امویان، مردم منتظر برقراری حکومتی اسلامی بودند که یکی از خاندان پیامبر(ص) رهبری آن را عهده دار باشد. اما متأسفانه بعد از امویان، عباسیان روی کار آمدند که آنان نیز دنباله رو حکومت امویان بودند و از حکومت اسلامی و رهبری اهل بیت پیامبر(ص) خبری نبود.

اولین خلیفه عباسی سفاح بود. او مدت کوتاهی خلافت کرد. بعد از سفاح، منصور روی کار آمد. منصور دومین خلیفه عباسی و بعبارتی تثبیت کننده پایه‌های خلافت عباسیان و دومین بنیانگذار دولت عباسیان بود. او اقدامات زیادی برای تحکیم پایه های خلافت نوپای عباسی انجام داد و یکی از مشهورترین خلفای عباسی می‌باشد. منابع مختلف درباره شخصیت این خلیفه مقتدر عباسی قلم فرسای کرده‌اند.

خاورشناسان روسی، در میان ماهیت و خاستگاه گردانندگان دولت بنی عباس اشاره می‌کنند که: عباسیان بالکل برای خلق بیگانه بودند، آنان نمایندگان بخشی از مالکین ارضی عراق و ایران شمرده می‌شدند. عباسیان عملاً حکام و مدیران خونخوار و بیرحمی از آب در آمدند. (بیگولوسکایان و...، ۱۳۵۳) دکتر زرین کوب نیز می‌نویسد: حقیقت آن است که دولت عباسیان، خود دولت غدر و خیانت بود. دولت آنها حاصل رنج و سعی موالیان و آزادگان خراسان بود، اما آنها هیچ از این یاران وفادار خویش به سزا قدردانی نکردند، سهل است تمام کسانی را که در راه آنها فداکاری کرده بودند، به غدر و خیانت هلاک کردند. (عبدالحسین زرین کوب، بی تا)

در این مقاله به دلیل زیاد بودن تعداد خلفای عباسی، تنها به بررسی خلافت خلفایی پرداخته شده که مدت خلافت آنان طولانی بوده و یا از نام و آوازه و برجستگی خاصی در تاریخ عباسیان برخوردار بودند. ما در این مقاله دو محور نگرش دینی و نگرش سیاسی درباره خلفای عباسی را در تاریخ طبری تحلیل و تبیین می‌کنیم.

۱- نگرش دین محورانه (تحلیل دینی)

امویان بعد از نود سال حکومتداری سقوط کردند. یکی از ویژگی‌های بارز خلفای اموی بغیر از عمر بن العزیز بی دینی آنان بود. مورخان از ذکر علائم بی دینی امویان امتناع نکرده‌اند. جانشینان امویان عباسیان بودند که ادعای دینداری داشتند و به نام آل محمد قیام خود را پیش برده بودند. بنابراین یکی از ویژگی‌هایی که باعث ایجاد مشروعیت برای عباسیان می‌شود، اثبات دینداری آنان در مقایسه با حکومت بی دین اموی می‌باشد. در

این زمینه نقش مورخ برجسته می‌باشد. تاریخ طبری بعنوان برجسته‌ترین تاریخ عمومی در حوزه تاریخنگاری اسلامی در دوره عباسیان نوشته شده است. نکته مهم اینجاست که مورخ بر کدام جنبه شخصیتی خلفای عباسی تأکید کرده است؟

۱-۱- زهد و دینداری خلفای عباسی

طبری که رویکرد جانبدارانه از عباسیان داشت، از دو شیوه برای نمایاندن زهد و دینداری خلفای عباسی استفاده می‌کند: یکی به حاشیه راندن و دیگری توجه کانونی به مسأله دین است. او سعی دارد دین را از خلفای اموی دور ساخته و آنان را به بی‌دینی متهم سازد و از سوی دیگر، از طریق پر رنگ ساختن وجوه دینی عباسیان، آنان را مورد تمجید قرار می‌داد. نگاه او نسبت به عباسیان عاری از جانبداری نیست و با توجه به فضای دینی حاکم بر جامعه مورخ، سلب و جاهت دینی را مهمتر از جنبه ایجابی آن می‌دانست. او با بی‌دین معرفی کردن خلفای اموی، مشروعیت سیاسی آنها را زیر سؤال قرار می‌داد و این بسیار مهمتر از آن بود که بخواهد دینداری خلفای عباسی را در درجه اول اهمیت قرار دهد. او سعی داشت در صورت امکان وجوه دینی خلفای عباسی را متذکر شود، اما در این مورد تعصب سلب وجوه دینی عباسی را از خود نشان نداده است.

۱-۱-۱- وظایف عبادی (دعا و نماز و...)

در تاریخ طبری آمده است: هارون الرشید خلیفه عباسی تا وقتی از دنیا رفت هر روز صد رکعت نماز می‌خواند مگر آنکه ناخوش احوال بود. (طبری، ۱۳۷۵) به نظر می‌رسد طبری در دینداری خلفای عباسی هیچ نقضی ندیده است و ضرورتی هم برای بحث کردن در این خصوص نمی‌بیند. از طرف دیگر حتی اگر در دینداری خلفای عباسی نقضی وجود داشت مورخ نمی‌توانست به بیان آن بپردازد، زیرا زیر سؤال بردن دینداری خلفای عباسی در حقیقت صحنه گذاشتن بر عدم مشروعیت آنان بود. با توجه به جو سیاسی حاکم، نباید دینداری خلفای بنی‌عباس تحت هر شرایطی زیر سؤال رود؛ در حقیقت مورخ باید هم وضعیت موجود را برای خود حفظ می‌کرد و هم حمایت خود را از عباسیان نشان می‌داد.

۱-۱-۲- مسجدسازی

با توجه به اهمیتی که در خصوص مسجدسازی و آباد کردن آن در قرآن و در احادیث بزرگان دین ذکر شده است، خلفای عباسی خود را بی‌نیاز از این اقدام نمی‌دانستند، زیرا نمی‌توانستند با توجه به انجام این عمل توسط برخی از خلفای اموی خود را ناتوان در برابر آنان نشان دهند و اقدامی همانند آنان انجام ندهند. بخصوص با توجه به اهمیت مسجد در قرآن و شریعت و از دیدگاه مسلمانان، انجام چنین عملی بر مشروعیت آنان می‌افزود و عباسیان که خلافت را غصب کرده بودند، نیاز داشتند مشروعیت خود را با انجام اقدامات خدا محورانه که مقبول اسلام و مسلمین باشد بدست آورند. چون عباسیان امویان را به بی‌دینی سرزنش می‌کردند، بدیهی است که باید برتری خود را بر امویان ثابت می‌کردند. تعمیر و آبادانی مسجد نیز از جمله این اقدامات بود. مورخ که به اهمیت مسجد و آبادانی آن بخصوص مسجد پیامبر، در اسلام آگاه بود، با بیان این مطلب سعی در تأیید مشروعیت خلفای عباسی داشت.

در زمان مهدی، سومین خلیفه عباسیان، پوشش‌های کهنه بسیاری بر کعبه بود و حاجبان می‌ترسیدند که از سنگینی آن پوشش‌ها خانه کعبه خراب شود. لذا به مهدی خبر دادند و او دستور داد همه پوشش‌های کهنه را از کعبه بردارند و پوششی نو بر آن اندازند... هم‌چنین او در صدد توسعه مسجد پیغمبر برآمد و برای این کار اطاقکی را که در مسجد پیامبر (ص) بود برداشتند... او هم‌چنین می‌خواست منبر حضرت را کوتاه کند و آنچه را معاویه بر آن افزوده بود بپندازد و آن را به وضع اول برگرداند. مهدی صنعتگران و مهندسان را از شهرهای مختلف گرد آورد و هم‌چنین دستور داد هر چه که از طلا و غیره لازم بود فراهم کردند. (طبری، ۱۳۷۵)

۳-۱-۱- امر و نهی‌های دینی

هر کدام از خلفا در آغاز خلافت خود دم از پرهیزگاری و عدالت و بنده‌نوازی می‌زدند و برای فریب مردم به آنان وعده‌هایی می‌دادند. آنان پس از رسیدن به خلافت در جمع مردم از عدالت و رعایت حقوق مردم آنگونه که خداوند دستور داده‌است و تحقق وعده‌هایش به مردم و پرهیزگاری خود سخن می‌گفتند. اما در طول خلافتشان نه به گفته‌هایشان جامه عمل می‌پوشاندند و نه به وعده‌هایشان عمل می‌کردند.

عبدالله گوید: شنیدم که ابوجعفر منصور به مهدی می‌گفت: «ای ابوعبدالله، سلطان قرین صلاح نشود مگر به پرهیزگاری، و رعیت او قرین صلاح نشود مگر به اطاعت. چیزی چون عدالت ولایت را آباد نمی‌کند و نعمت و اطاعت سلطان بی‌مال دوام نمی‌یابد، احتیاطی بهتر از انتقال خیرها نمی‌توان داشت. کسی بیشتر از همه توان عفو دارد که بیش از همه توان عقوبت داشته باشد. عاجزترین مردم کسی است که با زیر دست خویش ستم کند، از کار یار خویش عبرت آموز و حال او را به تجربه معلوم دار.» (همان) نیز از او می‌خواهد که در برخورد با مردم، خدا را در نظر بگیرد. (همان) ابوعبیدالله دبیر گوید: شنیدم که منصور وقتی درباره ولایت عهد به مهدی سفارش می‌کرد بدو می‌گفت: «نعمت را به سپاسداری مستمر کن و قدرت را به عفو، و اطاعت را به الفت، و نصرت را به تواضع. با نصیب خویش از دنیا نصیب خویش را از رحمت خدای فراموش مکن.» (همان)

وقتی امر و نهی‌های دینی منصور به پسرش مهدی را می‌خوانیم به نظر می‌رسد که منصور جدای از سیاستمداری، یک شخصیت دینی نیز داشته‌است. محتمل است منصور اقدامات بیرحمانه‌اش را که برای تثبیت قدرت‌ش انجام داد، به نام شریعت موجه می‌دانست. او بعنوان خلیفه مسلمین خود را صاحب اختیار مردم می‌دانسته و انجام آن اقدامات را در حیطه قدرت و مسؤولیت خود بی‌ایراد می‌دانسته است. اندرزهای منصور به مهدی گویای اوضاع و احوال زمان او می‌باشد.

در زمان مأمون فرقه‌های کلامی در کشور زیاد شده‌بود. بیشتر توصیه‌های مأمون در خصوص مقابله با این جریان‌های کلامی و سیاسی است. در وصیت نامه مأمون، او برادرش معتصم را به پیروی از روش او در اعتقاد به مخلوق بودن قرآن سفارش می‌کند: «به روش برادرت درباره قرآن عمل کن. وقتی خدا خلافت را به تو داد درباره آن چون آن کس عمل کن که قصد خدای دارد و از عقوبت و عذاب وی هراسان است. از خدای و

مهلت وی مغرور مباش و چنان باش که مرگت رسیده. از کار رعیت غافل مباش، رعیت را، رعیت را رعیت کن.» (طبری، ۱۳۷۵)... همچنین از او می‌خواهد که در همه کارهای خویش خدا را فراموش نکند و همواره از راه حق تبعیت کند. (طبری، ۱۳۷۵)

معتضد نیز از پرهیزگاری و جلب رضایت خداوند و به حق خود قانع بودن و عمل به دستورات خدا و دوری از آنچه او نمی‌پسندد، سخن می‌گوید. معتضد خاندان خود را خاندان رحمت می‌خواند. به همین دلیل عباسیان را عامل آرامش و امنیت مردم در زندگیشان و نجات آنان از ظلم و جور امویان می‌دانست. اطاعت عباسیان را بر مردم لازم و بیزاری از امویان را سفارش می‌کرد... (همان)

از گفته‌های معتضد چنین استنباط می‌شود که عباسیان خود را دوستدار پیامبر و خاندانش و امویان را دشمن آنان می‌دانستند؛ زیرا عباسیان سیاستهای نادرست خود را به نام شریعت انجام می‌دادند. در نتیجه خود را منزه از هر خطایی می‌دانستند و امویان را افرادی مخالف اسلام و بی‌دین معرفی می‌کردند. اینگونه به نظر می‌رسد که خلفا می‌خواستند با این گفته‌های خود جای خالی اهل بیت پیامبر را پر کنند و نقش آنان را در زندگی مسلمانان کم رنگ کنند و خود را سخنگویان اسلام و مسلمین و جانشینان بر حق پیامبر معرفی کنند. طبری با بیان امر و نهي‌های دینی خلفا، در واقع مهر تأیید بر مقبولیت مردمی عباسیان نهاده است. مورخ در زمان عباسیان می‌زیست و خواه نا خواه تحت تأثیر جو سیاسی حاکم بود.

۲- نگرش سیاسی (تحلیل سیاسی)

نگرش افراد نحوه رفتار آنان را نیز رقم می‌زند. شواهد تجربی نشان می‌دهد که بخش اعظم عملکردهای انسان تحت تأثیر نگرش او انجام می‌پذیرد. در منابع اسلامی نیز می‌توان شواهدی قانع کننده بدست آورد که از یک ارتباط تنگاتنگ بین نگرش و رفتار پرده بر می‌دارند. بنابراین باید درخصوص مسائل مختلف نگاه عمیق‌تر و موشکافانه‌تری داشت تا به نگرش درست و صحیحی دست یافت. باید فرایند نگرش را بعنوان زیر بنای عملکرد به رسمیت شناخت. این مفهوم مانند هر مفهوم دیگری دارای تعاریف متعددی است. برخی آن را این گونه تعریف نموده‌اند: «نگرش عبارت است از يك حالت عاطفی مثبت یا منفی نسبت به يك موضوع» (گنجی، ۱۳۸۶) تعاریف متعددی دیگری نیز از این مفهوم ارائه گردیده است که همگی دارای فصل مشترکی هستند و به این نکته اشاره دارند که نگرش يك حالت درونی است که آمادگی برای عمل ایجاد می‌کند.

۱-۲- رفتار و منش اخلاقی خلفای عباسی

در متون دینی مسلمانان، اخلاق از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و مسلمانان نیز به این مقوله از ابعاد شخصیتی انسانها توجه ویژه‌ای دارند. وقتی در مورد خلیفه مسلمین سخن می‌گوییم بحث داغ‌تر و حساس‌تر می‌شود، زیرا او باید الگوی بقیه مسلمانان باشد. در مورد خلفای عباسی اگر مورد ناشایستی بود، به دلیل رویکرد جانبدارانه از خلفای این دولت، به طور جزئی به آن اشاره شده است، زیرا اگر مورخ می‌خواست به طور مفصل در این مورد بحث کند، در حقیقت مشروعیت عباسیان را زیر سؤال می‌برد و این نمی‌توانست بدور از ددرسه‌های قدرت برای نویسنده باشد.

به نظر می‌رسد طبری خواسته‌است حق نویسندگی را به جا آورد و اشاره‌ای به مطلب بکند و حدس زدن بقیه حقایق را به ذهن جستجوگر و تیز بین خواننده بسپارد.

۱-۲-۱- حساست

اگر شخصی خلیفه جامعه اسلامی باشد، با توجه به اهمیتی که مسلمانان برای اخلاقیات قائلند، بدیهی است که به ابعاد اخلاقی شخصیت او توجه خاصی دارند. مورخ نیز نتوانسته‌است خود را از پرداختن به این بعد شخصیتی خلفا برهاند. طبری که به ذکر روایات بسنده کرده‌است، درخصوص حساست منصور نیز روایاتی نقل می‌کند. در روایتی از وصله کردن لباسهای کهنه توسط منصور و سرزنش خلیفه توسط فرزندش مهدی می‌گوید. (طبری، ۱۳۷۵) همچنین از باز پس گرفتن پاداش مهدی به شاعری که در مدحش شعر گفته بود و ملامت مهدی توسط منصور، سخن می‌گوید، زیرا منصور آن پاداش را بیشتر از حق شاعر می‌دانست. (همان) در اینجا به یکی از این روایات اکتفا می‌کنیم:

طبری به نقل از وضین بن عطا آورده است: «ابوجعفر مرا به دیدار خویش خواند که پیش از خلافتش میان من و او دوستی بود، پس سوی مدینه- السلام رفتم، به خلوت بودم، گفت: «ای ابو عبدالله دارایی تو چیست؟ گفتم: «همان که امیر مؤمنان می‌داند.» گفت: «عایلۀ تو چیست؟» گفتم: «سه دختر و زخم و یک خادم» گفت: «چهار کس در خانۀ تو اند؟» گفتم: «آری» گوید: به خدا اینرا چندان تکرار کرد که پنداشتم مرا توانگر می‌کند، پس از آن سر برداشت و گفت: «تو از همه عربان توانگرتری که چهار دوک به خانۀ تو بهره می‌دهد.» (همان)

طبری به حساست منصور به صورت گذرا پرداخته است. به نظر می‌رسد هدف او از بیان این مطالب پراکنده و کلیشه‌ای در خصوص حساست این دو خلیفه عباسی بخصوص منصور این باشد که خواسته است طریقه جمع آوری ثروت توسط منصور را به خواننده بفهماند و اینکه منصور چگونه خزانه دربار را غنی ساخت؟ منصور دولت نوپای عباسی را قدرتمند ساخت و خزانه‌اش را نیز سر و سامان داد. بدون شک انجام این اقدامات نیاز به کیاست و زیرکی خاصی داشت که منصور از آن برخوردار بود. به نظر می‌رسد مورخ با ذکر مطالبی که به نظر ما حساست و بخل منصور را نشان می‌دهد، قصد داشته‌است تفکر اقتصادی منصور را نشان دهد.

۲-۱-۲- خوش رفتاری و نیک سیرتی خلفای عباسی

طبری در عصر عباسی می‌زیست و خواه ناخواه تحت تأثیر جو حاکم قرار داشت. او به اندازه‌ای که از ویژگیهای مثبت خلفای عباسی گفته است، به همان اندازه در صدد تخریب شخصیت اخلاقی خلفای اموی برآمده‌است. مقصود این است به خوش رفتاری و نیک سیرتی خلفا اشاره شود. البته نه اینکه بخواهیم جنبه ایجابی این شاخص را اثبات کنیم، بلکه در مواردی قصد داریم که جنبه سلبی آن را بیان کنیم.

منصور دومین خلیفه عباسی، متناسب با شرایط، تغییر خلق و خوی می‌داد. در تاریخ طبری به نقل از سلام ابرش آمده است: من و یک خادم و غلامی دیگر در داخل منزل منصور به وی خدمت می‌کردیم. اطای داشت و خیمه‌ای و تشکی و لحافی که در آنجا خلوت می‌کرد. تا وقتی تنها

بود، از همه کس خوش اخلاق تر بود بود و حتی بازیهای کودکان را تحمل می کرد، اما به محض پوشیدن جامه رفتارش دگرگون می شد و چون از مجلس خویش بر می خاست به همان وضع باز می گشت. (طبری، همان) مورخ قصد دارد نشان دهد که منصور عرصه قدرت را از دیگر مسائل جدا نموده است و همین خمیر مایه ای برای نگرش سیاسی مورخ بوده است. البته اینکه او بی پروا سخن گفته است می تواند ناشی از فاصله زمانی با زمان خلیفه و ضعف قدرت خلافت در آن زمان باشد.

هارون نیز شخصیتی دانش دوست داشت. شعر و شاعران را دوست می داشت. به اهل ادب و فقه متمایل بود. مشاجره در کار دین را خوش نداشت. می گفت: «سودی ندارد و طبعاً ثوابی ندارد.» (همان)

طبری در مورد شخصیت اخلاقی معتصم از ابن ابی داود سخن نقل کرده است که از حوصله و نیک - سیرتی و نیک خوئی و ملامت و نیک محضری معتصم یاد کرده است. (همان) در جای دیگری آورده است: وقتی معتصم به خشم می آمد اهمیت نمی داد که کی را می کشد و چه می کند. (همان)

مورخ اگر در خصوص یکی از خلفا به نکته منفی اشاره کرده است، به گونه ای جزئی بوده است. نوشته های آنان همان گونه که تفسیری نامطلوب از خلفای اموی را ارائه داد، باید تفسیری مطلوب از خلفای عباسی ارائه می داد و این گونه قدرت حاکم را حمایت می نمود.

۳-۱-۲- شکم پرستی

طبری به بحث شکم پرستی منصور اشاره کرده است که البته در قالب روایت بیان نموده است. طبری حکایت های زیادی از شکم پرستی منصور گفته که در اینجا مجالی برای گفتن همه آنها نیست.

طبری در کتاب خود آورده است: «منصور غذای خویش را هضم نمی کرد و از این، به طبیبان شکوه می کرد و از آنها می خواست که برای وی گوارش ها فراهم کنند، اما این را خوش نداشتند و بدو می گفتند: غذا کمتر بخورد می گفتند که گوارشها غذا را زود هضم می کند، اما عوارضی پدید می آورد که سخت تر از آنست. عاقبت یکی از طبیبان هند به نزد وی آمد و بدو همان گفت که دیگران گفته بودند و گردهایی از ادوی معطر و داروهای گرم برای او فراهم می کرد که گوارش خشک بود که می خورد و غذایش را هضم می کرد و او را ستود.» (همان)

در مورد عباسیان نمی توانست بر این شاخص اخلاقی خلفای عباسی بیش از اندازه تکیه کند؛ زیرا قصد زیر سؤال بردن رفتار و منش اخلاقی خلفای عباسی را نداشت. از جهت دیگر، خلفای عباسی باید از لحاظ اخلاقی شایسته می بودند تا حقانیت خود را در براندازی حکومت ظلم و جور امویان و احراز مقام خلافت به اثبات برسانند و برای رسیدن به این مقصود اندیشمندان و مورخان نیز باید با حکومت همکاری می کردند. همین که مورخ درگفتن منتهای اخلاقی برخی خلفای عباسی که باعث خدشه دارشدن شخصیت آنها می شد، اغماض کرده است، نشان دهنده جانبداری مورخ از عباسیان می باشد.

قرآن، یکی از خصلت های مهم اهل ایمان را انفاق می‌شمارد و آن را در کنار ایمان به غیب و اقامه نماز قرار می‌دهد. در حقیقت خداوند متعال جلوه ایمان را در ارتباط با خدا و سایر انسان ها معرفی می‌کند. دستاوردهای این عمل قرآنی، بیانگر نقشی است که در سالم سازی و تکامل افراد و جوامع دارد. احیای فرهنگ قرآنی، تقویت اعتماد عمومی، رفع فقر و نیازمندی، کم شدن فاصله طبقاتی، ازدیاد محبت و جذب دلها به همدیگر، تقویت وحدت و ارتباط انسان‌ها، افزایش امنیت و کاهش فساد و تباهی، از جمله نتایج بسیار خوب انفاق و بخشش در راه خداوند می‌باشد. رهبری امت، شایسته کسی است که در عین حال که غرق در عبادت الهی است از انفاق در راه حق نیز غفلت نمی‌کند و با خلوص نیت در راه خداوند انفاق و بخشش می‌کند و بندگان خدا را نادیده نمی‌گیرد.

خداوند در آیه ۲۷۴ سوره بقره می‌فرماید: «کسانی که دارائی خود را در شب و روز می‌بخشند، پاداش آنها نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود نه بیمی برای آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.»

این فقط یک آیه از آیات قرآن می‌باشد که در مورد بخشش ذکر کردیم. در این کتاب آسمانی آیات بسیار دیگری نیز در این مورد، وجود دارد. اما مجال برای پرداختن به این بحث نداریم. مسلمانان به این سفارش های قرآن توجه خاصی داشتند. بدیهی است که خلیفه با انجام دادن این اعمال بر شکوه و عزت و صلاحیت خود می‌افزود.

طبری می‌گوید که منصور به خاطر اینکه یکی از عاملان او را به خدا و یگانگی او قسم داد، از کسر خراج او گذشت. و او را بخشید. (طبری، ۱۳۷۵) با وجود حساست و بخل عجیبی که منصور داشته است، طبری از بخشش او سخن می‌گوید. هشتم گوید: «ابوجعفر به یک روز ده هزار هزار درم بر گروهی از مردم خاندان خویش پخش کرد و به هر یک از عموهای خویش هزار هزار درم داد. خلیفه‌ای پیش از او و پس از او نمی‌شناسم که به یکی این مقدار عطا کرده باشد. عباس بن فضل گوید: منصور بگفت تا به عموهایش: سلیمان و عیسی و صالح و اسماعیل پسران علی بن عبدالله بن عباس هر کدام به عنوان کمک از بیت‌المال هزار هزار بدهند. وی نخستین خلیفه بود که هزار هزار از بیت‌المال عطا کرد و این در دیوانها مقرر بود.» (همان)

مهدی در حین طواف دستور داد، به زنی که از او کمک خواسته بود پانصد درهم بدهند. (همان) به نظر می‌رسد مهدی سعی کرده است رضایت تمام اطرافیان خود و مردم را با بخشش مال به آنان بدست آورد.

در این سال مهدی بر همه سپاهها از مردم خراسان و دیگران گروهی را برای غزای تابستان مقرر کرد و برون شد و در بردان اردو زد و نزدیک دو ماه آنجا بماند که تعبیه می‌کرد و مهیا می‌شد و سپاهیان را عطیه می‌داد. در آنجا کسانی از مردم خاندان خویش را نیز که با وی برون شده بودند عطیه داد. (طبری، همان) در این سال هارون الرشید، از مدینه السلام به سالاری حج رفت و مردم مکه و مدینه را عطیه بسیار داد و مال بسیار

میانشان تقسیم کرد. (طبری، ۱۳۷۵) او حتی با مرد عابدی که با او به تندی برخورد کرد ملاحظت نمود و دستور داد که ۲۰ هزار درم به او بدهند. و زمانی که آن مرد از پذیرفتن آن مبلغ خودداری می‌کند. هارون به او می‌گوید که آن مبلغ فقط به خاطر گفتگوی او با خلیفه بوده است. (همان) در ایام اقامت مدینه مهدی بگفت تا پانصد کس از انصار را ثبت کنند که با وی بروند و در عراق کشیکبانان و یاران وی باشند و بجز مقرریهایشان روزیها برای ایشان معین کرد و چون با وی به بغداد آمدند تیولی به آنها داد که به نامشان شهره است. (همان)

در این سال هارون گفت تا سهم ذوی القربی را میان بنی‌هاشم به مساوات تقسیم کردند. و هم در این سال هر که را گریزان یا نمان بود امان داد بجز تنی چند از زندیقان... (همان)

طبری از بخشش هارون بسیار نقل کرده است. می‌گوید: «هارون هر روز از دارایی خود هزار درهم صدقه می‌داد، و این غیر از زکاتی بود که او می‌داد و هر زمانی که قصد حج داشت صد نفر از فقیهان و فرزندانشان را با خود به حج می‌برد و هر وقت خودش به حج نمی‌رفت سیصد نفر را با تدارکات لازم و کافی به حج می‌فرستاد. روشهای منصور را می‌پسندید، بجز حساست او. اگر کسی به او نیکی می‌کرد، نیکیش را بی‌جواب نمی‌گذاشت و در جبران کردن پاداش او تعلل نمی‌کرد.» (همان)

مأمون نیز راه پدر را در پیش گرفت. از عیسی یار اسحاق بن ابراهیم نقل شده است که مأمون زمانی که در دمشق، با مشکل مالی مواجه شد و پس از آن معتصم مبلغ هنگفتی برای او فرستاد. چون مأمون مبلغ آن را زیاد می‌دانست و یارانش نیز آن مبلغ را دیده بودند، مأمون دستور داده بود آن را بین نزدیکان و سپاهیان تقسیم کردند. (همان) همچنین از احمد بن ابی دواد آورده‌اند که گوید: «معتصم به دست من و به وسیله من معادل صد هزار درم صدقه داد و بخشش کرد.» (همان) به گونه‌ای که طبری بخشش او را قابل تحسین می‌داند و می‌نویسد: «مقتدر رسوم خلافت را به ترتیبی که بوده از گشادگی در غذا و نوشیدنی و روان داشتن مقرریها باز برد، میان بنی‌هاشم پانزده هزار دینار پخش کرد، و مقرریشان را بیفزود، رسم پخش قربان را بر سرداران و عاملان و دیوانداران و قاضیان و ندیمان باز آورد و به روز ترویج و روز عرفه سی هزار گاو و گوسفند و هزار شتر بر آنها پخش کرد. دستور داد تا هر که را به زندان است مدعی ندارد و حقی از خدای عزوجل بر او نیست رها کنند.» (همان)

به دلیل مقبولیت و محبوبیت قشر اندیشمند و نویسندگان در جامعه، نوشته‌های آنان می‌توانست باعث بالا بردن منزلت اجتماعی و دینی برخی و تحریب شخصیت بعضی دیگر شود. طبری در این خصوص به طور مفصل بحث نموده است. در این میان نقش مورخ قابل توجه است و گرنه بسیاری از اقدامات خلفای عباسی، سستی و سهل‌انگاری آنان در اجرای احکام اسلامی و عدم پایبندی آنان به اسلام و احکام آن را نشان می‌دهد. در پایان بحث از نگرش سیاسی در خصوص خلفای عباسی به این نتیجه می‌رسیم که طبری اندرزهای سیاسی خلفا را بیشتر مورد توجه قرار داده است و از بین جنبه‌های اخلاقی خلفای عباسی تنها به چند شاخص به طور مفصل پرداخته است. از جمله (بخشش و خوشرفتاری). نویسنده محصول زمان خود است. او متأثر از تمام شرایط جامعه می‌باشد.

به نظر می‌رسد طبری در این خصوص به طور مفصل بحث نموده‌است. او رویکرد جانبدارانه خود از حکومت عباسیان را نشان داده‌است.

با وجود ظلم و ستم خلفای عباسی، در مواردی که از آنان کار پسندیده‌ای دیده شده، مورخ از آن چشم‌پوشی نکرده‌است. بیشتر سیاستهای نرم خلفا به خاطر جلب توجه مردم و بدست آوردن مشروعیت برای حکومت خودشان بود، با این وجود مورخ با بیان سیاستهای منعطف خلفا از آنان حمایت نموده‌است.

طبری در ترسیم روش سیاستمداری منصور از زبان احمد بن خالد فقیمی نقل می‌کند. می‌گوید: «تعدادی از افراد خاندان بنی‌هاشم به او گفته بودند که منصور در آغاز روز به امر و نهي و نصب و عزل و تقویت مرزها و ناحیه‌ها و امنیت راهها و بررسی کار خراج و مخارج و مصالح معاش رعیت و رفع حاجت و تدبیر سکون و آرامششان می‌پرداخت. در طول روز خویشاوندان خود را به حضور می‌پذیرفت و آنانی که نبودند شب پیش خلیفه می‌آمدند. بعد از نماز عشاء به نامه‌هایی که از اطراف و اکناف برای او آمده بود رسیدگی می‌کرد و در خصوص هر کدام از نامه‌ها با ندیمان خود به مشورت می‌پرداخت و بعد از اینکه یک سوم شب سپری می‌شد می‌خوابید و صبح که می‌شد در دیوان خویش می‌نشست.» (همان) منصور سیاستمداری دقیق و زیرک بود. (همان) او هر کسی را که از کار برکنار می‌کرد اموالش را می‌گرفت و دستور می‌داد اموال او را به صورت جداگانه نگه دارند و نامش را بر آن بنویسند و در خزانه‌ای نگهدارند که به آن بیت‌المال مظالم می‌گفتند. منصور به مهدی دستور داد که بعد از مرگش این اموال را به صاحبانشان برگرداند تا مورد ستایش آنان قرارگیرد. (همان) و مهدی نیز چنین کرد. گفتن این مطلب به گونه‌ای برای نشان دادن آینده نگری منصور بوده‌است.

در ایام خلافت منصور، متصدیان برید در همه مناطق هر روز قیمت اقلام کشاورزی و همه خوردنیها و هر حکمی که قاضی در ناحیه آنان صادر می‌کرد و آنچه حاکم انجام می‌داد و هر اتفاقی که رخ می‌داد و یا اموالی که به بیت‌المال می‌رسید، همه را برای او می‌نوشتند. حتی همه اتفاقاتی که در شب می‌افتد برای او می‌نوشتند. منصور به همه نامه‌ها رسیدگی می‌کرد. گر قیمت کالایی افزایش یافته بود، سعی می‌کرد علت را جویا شود و آن را به حال اول برگرداند. از عمل ناشایست قاضی چشم‌پوشی نمی‌کرد و اگر چنین عملی رخ می‌داد و او آگاهی می‌یافت، قاضی را توبیخ و ملامت می‌کرد. (همان) منصور در زمان خلافت تمام تلاشش را نمود که پایه‌های حکومتش را استوار سازد. او مخالفانش را یکی یکی از میان برداشت و به کسی اجازه ابراز وجود نداد. در حفظ مقام خلافت، حتی از کشتن اقوام و خویشان خود نیز دریغ نکرد. بعد از او مهدی روی کار آمد. منصور شرایط را برای روی کار آمدن او فراهم کرده بود.

خلافت مهدی نسبت به دوره منصور، دوره آرام و بی‌سر و صدایی بود و می‌توان گفت آرامش بعد از طوفان بود. مهدی دستور به وجود آمدن

دیوانها را در سال ۱۶۳ داد و برای آسایش افراد جزایمی و زندانیان دستور داد به آنان مقرری بدهند. (طبری، ۱۳۷۵)

طبری در مورد هارون آورده است: «یحیی بن خالد برمکی را به چیزی از کارهای خراج سواد گماشت، عامل به نزد رشید رفت که وی را وداع گوید. یحیی و جعفر بن یحیی نیز پیش رشید بودند، رشید به یحیی و جعفر گفت: «بدو سفارش کنید.» یحیی بدو گفت: «صرفه جویی کن و آبادی.» جعفر بدو گفت: «انصاف کن و به انصاف بگیر.» رشید بدو گفت: «عدالت کن و نیکی کن.» (همان)

از اقدامات مأمون، دسیسه ولیعهد کردن پیشوای علویان در آن زمان می باشد. خلفای عباسی از ابتدای خلافت خود هیچ گاه چشم از علویان و کسانی که علویان آنان را بعنوان جانشینان بر حق پیامبر می دانستند بر نداشتند. زیرا می دانستند که اینان اهل بیت پیامبر هستند که مشروعیت خلافت بر مردم را دارند و نیازی به اثبات مشروعیت خود ندارند. با توجه به این اوضاع و احوال، مأمون به امام رضا پیشنهاد کرد که ولیعهد او شود و او را رضا آل محمد نامید و به سپاهیان خود دستور داد مانند علویان لباس سبز بپوشند و لباس سیاه را کنار بگذارند و این دستوری بود که مأمون به همه مناطق فرستاد تا اجرا کنند. (همان)

بنابراین در دوران خلافت عباسیان، خلفای آنان تلاش می کردند خلافت خود را مشروع جلوه دهند و خودشان را دشمن امویان و دوستدار خاندان پیامبر بشناسانند. به گونه ای که مأمون در سال ۲۱۱ بانگزی را گفت که ندا داد: «هر که از معاویه به نیکی یاد کند یا وی را بر یکی از یاران پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم، برتری دهد حمایت از او برداشته شود.» (همان)

دوره مأمون از آن دورانی است که از لحاظ علمی دارای شهرت خاصی می باشد. اما حادثه مخنه خاطره تلخی از دوره مأمون در ذهن تمام مسلمانان بویژه اهل تسنن به جای گذاشت. در دوره مأمون فرقه ها و مذاهب کلامی زیادی به وجود آمده بود. در سال ۲۱۸ مأمون دادگاه تفتیش عقایدی تشکیل داد و برای رسیدن به اهداف خود از تعصب معتزله استفاده کرد. او به اسحاق بن ابراهیم نوشت که همه قاضیان و محدثان و فقها را امتحان کند و موضع آنان را نسبت به موضوع "خلق قرآن" بداند. همچنین دستور داد هفت کس از قاضیان معتبر را نزد خلیفه بفرستد که خلیفه از آنان در مورد خلق قرآن بپرسد. بی شک آنان جز تأیید حرف مأمون راه دیگری نداشتند و مأمون حرف آنان را بعنوان دلیلی بر تصدیق سخن خود در مورد مخلوق بودن قرآن قرار داد و نزد اهل حدیث سخن آنان را عنوان کرد. (همان)

از ابو الوزیر، احمد بن خالد، آورده اند که: معتصم به سال دویست و نوزدهم مرا فرستاد و به من گفت: «ای احمد، در ناحیه سامرا محلی را برای من بجوی که در آن شهری بنیان کنم که بیم دارم که این حریبان به یکبار بانگ زنند و غلامان مرا بکشند، می باید بالا دست آنها باشم و اگر از آنها بدگمان شدم از خشکی و آب سوی آنها آمم و از میانشان بردارم.» (همان) او برای هزینه های جنگی حساست به خرج نمی داد. (همان)

در دوره متوکل نفوذ ترکان زیاد شده بود. در حقیقت خلفای عباسی بعد از معتصم تحت نفوذ ترکان قرار داشتند و ایرانیان نیز از اعتبارشان کاسته شد. گویند: «وقتی متوکل دستور داد که ترکان را مقرری چهار ماهه دهند و سپاه و شاکریان و هاشمیان همانند شان را هشت ماهه و مغربیان را مقرری سه ماهه، از گرفتن آن خودداری کردند، کس بنزد آنها فرستاد که هر کس از شما مملوک باشد به نزد احمد بن ابی دواد رود تا او را بفروشد و هر

که آزاد باشد او را عبرت سپاهیان کنیم، که بدین رضا دادند. آنگاه وصیف درباره آنها سخن کرد تا متوکل از آنها راضی شد. سه ماهشان بدادند پس از آن همانند ترکان شدند.» (طبری، ۱۳۷۵) او برای تشخیص مسلمانان از اهل کتاب اقدامات زیادی انجام داد از جمله اینکه، دستور داد: «تا نصاری و همه اهل ذمه عباهای عسلی پوشند و زنار ببندند و بر زین‌های چوبین نشینند تا از مسلمانان متمایز باشند و از طرف دیگر هر کدام از اهل ذمه و بقیه اقلیتها که کلاه بر سر می گذاشت، حتماً دو نوار بر آن آویزد که همرنگ کلاه مسلمانان نباشد. البته در مورد غلامان اهل ذمه و نصاری نیز دستور داده بود که دو وصله به رنگی غیر از رنگ لباسشان بر لباس خود نهند که رنگ آن وصله‌ها باید عسلی می‌بود. همچنین عمامه-هایی که آنها بر سرشان می گذاشتند باید رنگ عسلی می‌داشت و زانیشان نیز باید روپوش‌هایی عسلی استفاده می‌کردند. غلامان اهل ذمه و نصاری حق نداشتند از کمر بند استفاده کنند...» (همان) از جمله کارهایی که متوکل انجام داد و کسی تا آن زمان به چنین اقدام قبیحی دست نزده بود ویران کردن قبر امام حسین (ع) در سال ۲۳۶ بود. (همان)

معتضد در محرم سال ۲۸۲ دستور داد به همه عاملان در ناحیه‌ها و شهرها نامه نویسند که خراج را از نیروز که نیروز عجمان است آغاز نکنند و آنرا تا به روز یازدهم حزیران عقب اندازند و این را نیروز معتضدی نامیدند. (همان) حتی به دستور معتضد تصمیم گرفته شد سهام میراث را به خویشاوندان تحویل بدهند و بدین ترتیب به طور کلی دیوان میراث را برداشتند. (همان)

(۲۸۴هـ) در این سال معتضد مصمم شد، معاویه را بر منبرها لعن گوید و دستور داد نامه‌ای در این باب بنویسند که بر مردم خوانده شود. عبدالله بن سلیمان وی را از شورش عامه ترساند، اما به گفتار وی اعتنا نکرد. معتضد وقتی می‌خواست این کار را انجام دهد، نخستین چیزی که آغاز کرد این بود که دستور داد به عامه دستور دهند که می‌باید به کارهای خویش پردازند و فراهم آمدن و سخن کردن و شهادت دادن به نزد سلطان را رها کنند، مگر از شهادتی که به نزد آنها هست پرسش شود، و نقل گویان را از نشستن بر راهها منع کنند... نقل گویان را از نشستن در دو مسجد جامع منع کردند. (همان)

دوره مقتدر، دوره ضعف و تزلزل سیاسی خلافت عباسیان بود. این دوره نشانگر تزلزل قدرت خلافت می‌باشد. مقتدر دستور داد که از مطالبه موارث از مردم دست بدارند و در کار میراث متعرض کسی نشوند، مگر در مورد کسی که معلوم شود وارث نیست. (همان)

می‌توان گفت که سیاستنامه‌نویسی رواج یافته‌است و این روش تاریخنگاری در حقیقت تمرکز بر روی جنبه‌های سیاسی اقدامات خلفا و تحت شعاع قرار دادن بقیه جنبه‌های شخصیتی آنان می‌باشد و مورخ اینگونه توجه خواننده را از بقیه جنبه‌های شخصیتی خلفا به سوی سیاست هدایت کرده-است. خلیفه خود را در اداره جامعه صاحب نظر و صاحب اختیار می‌دانسته است. لذا این امکان وجود دارد که خلیفه دستور قتل فردی را بدهد، اما به دلیل اینکه سیاست را شریعت نامیده، کار خود را موجه بداند.

به دلیل گستردگی موضوع تنها با توجه به شاخص‌هایی که انتخاب کرده‌ام به جمع آوری مطالب پرداخته‌ام و در خصوص خلفای عباسی نیز به دلیل زیاد بودن تعداد آنان فقط خلفایی که خلافت آنان طولانی بوده و یا از برجستگی خاصی در تاریخ برخوردار بوده‌اند، مورد مطالعه قرار گرفته‌اند.

نتیجه‌گیری:

علم و دانش در هر دوره‌ای تحت تأثیر حکومت و سردمداران آن قرار داشته است. نوشته‌های هر دوره بی‌تأثیر از حکومت و سیاست آن دوره نیست. وقتی یک مورخ دست به قلم می‌برد، به تناسب گرایشها و تمایلات سیاسی و مذهبی خود و همچنین با توجه به شرایط حاکم بر جامعه در نوشتن جملات خود نهایت دقت را بکار می‌برد. اگر بخواهد منصفانه قضاوت کند و واقعیت‌ها را بنویسد و وجدان نویسندگی داشته باشد، در نوشتن مطالب خود با کنایه هم که شده، واقعیتها را بیان می‌کند. در خصوص خلفای عباسی جانب احتیاط را نگه داشته است. خلفا هیچ‌گاه خود را بی‌نیاز از مطالعه کتب تاریخی و دانستن روش سیاستمداری حکومت‌های پیشین نمی‌دانستند. مورخ با موجه جلوه دادن اقدامات خلفا و بالا بردن جایگاه آنان در حقیقت قداست خاصی برای خلفا و حکومت ایجاد کرده است. مورخ اگر چه با قدرت و نفوذ خود به نفع خلفا اقدامی انجام نمی‌داد، ولی همین که از دوره باستان و ساسانیان می‌گفت و می‌نوشت که شاه در نظر ایرانیان دارای قداست الهی و قدرت فره ایزدی بوده است، این نوشته او، مردم عادی را به این سمت و سو می‌کشاند که خلیفه نیز دارای این مقام است و سرپیچی از فرمان او مساوی با سرپیچی از امر الهی است و برای خلیفه و خلافت او حد و حدودی و قداستی در نظر می‌گرفتند. آنان که افراد فرهیخته جامعه بودند ظلم و ستم خلفا و اقدامات ظالمانه خلفا را به طور صریح بیان نمی‌کردند؛ زیرا صریح‌گویی آنان نمی‌توانست بی‌خطر باشد. این عمل مورخ خواسته یا ناخواسته به نفع خلفا بود. در پایان نتیجه می‌گیریم همانگونه که سیاست در رونق و گسترش علم و دانش و علوم مختلف تأثیر دارد، مورخان نیز با نوشته‌های خود خواسته یا ناخواسته در تداوم حکومت و بقای آن به رهبران و حاکمان جامعه یاری می‌رسانند. ارتباط تنگاتنگی که بین دانش تاریخ و گفتمان قدرت و سیاست وجود داشت و حساسیت ویژه‌ای که از سوی صاحبان قدرت اعمال می‌شد، عرصه را برای ورود صاحبان واقعی فکر و اندیشه در قلمرو تاریخنگاری تنگ و محدود می‌کرد. بنابراین سلطه استبدادی حاکم اجازه رشد و نمو تأملات عقلی را در حوزه تاریخ شناسی نمی‌داد. لذا وظیفه‌ای که مورخ برای خود تعریف می‌کرد، در توصیف و نقل صرف محدود می‌شد و فراتر از آن را به صلاح نمی‌دانست.

فهرست منابع :

- اسمارت، بری، ۱۳۸۵، میشل فوکو، ترجمه: لیلیا جو افشانی و حسن چاوشیان، نشر اختران.

- آشوری، داریوش، ۱۳۶۶، دانشنامه سیاسی، تهران، نشر گسترده.

- برنز، اریک، ۱۳۸۴، میشل فوکو، ترجمه: بابک احمدی، تهران، نشر ماهی.

- پیگولوسکایان و ... ، ۱۳۵۳، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده ۱۸ م، کریم کشاورز، پیام.
- جان احمدی، فاطمه ، ۱۳۸۰، "سهم و نقش مورخان شیعه"، تاریخ و تاریخ نگاری اسلامی، قم، بوستان کتاب.
- دریفوس و رابینو، ۱۳۷۹، فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، مترجم: حسن بشیریه، تهران، نشر نی.
- زرین کوب، عبدالحسین، بی تا، دو قرن سکوت، تهران، امیر کبیر.
- ضیمران، محمد، ۱۳۷۸، میشل فوکو، دانش و قدرت، تهران، هرمس.
- فوکو، میشل، ۱۳۷۴، مؤلف چیست؟ افشین جهان‌دیده، گزینش و ویرایش: مانی حقیقی، تهران، نشر مرکز.
- فوکو، میشل، بی تا، نیچه، تبارشناسی و تاریخ، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده در لارنس کهون.
- فوکو، میشل، ۱۳۷۸، مراقبت و تنبیه، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران، نشر نی.
- طبری، محمد بن جریر ، ۱۳۷۵، تاریخ طبری، ترجمه: ابوالقاسم پابنده، تهران، اساطیر.
- عالم زاده، هادی، سجادی، صادق، ۱۳۷۵، تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران، سمت.
- کریمی، یوسف ، ۱۳۷۹، نگرش و تغییر نگرش، تهران، مؤسسه نشر ویرایش.
- گنجی، حمزه ، ۱۳۸۶، روانشناسی اجتماعی، تهران، نشر سخن.
- مک دانل، دایان، ۱۳۸۰، مقدمه ای بر نظریه های گفتمان، تهران، فرهنگ گفتمان، حسینعلی نودری.
- هوی، دیوید کوزنزی و دیگران، ۱۳۸۰، فوکو در بوته نقد، تهران، نشر مرکز.